



برگزیده‌های از:

خاطرات روح الله اسلامی فر کرمانشاهی

به اهتمام: علی شیرخانی

اشاره

روح الله اسلامی فر، که به نام‌های عبدالله سیبانی و عبدالله کرمانشاهی و عبدالله اسلامی مشهور است، در سال ۱۳۳۰ در کرمانشاه دیده به جهان گشود. پس از پایان تحصیلات جدید، از نیمه دوم دهه ۴۰ وارد حوزه علمیه قم شد؛ از همان آغاز به وسیله پدرش با شهید اندرزگر آشنا گردید و یاور همیشگی وی شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با پذیرش مسؤلیت‌های مختلف به انقلاب خدمت کرد و با حضور در جبهه‌های جنگ به درجه جانبازی دست یافت. وی به گواهی اسناد ساواک از عاملان و محرکان اصلی حرکت ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ فیضیه است که پس از این رخداد عظیم متواری شد و تا پیروزی انقلاب به طور مخفیانه به مبارزه با رژیم شاه ادامه داد. با آغاز نهضت اسلامی و قیام ۱۵ خرداد به رهبری امام خمینی، روح تازه‌ای به کالبد جنبش اسلامی ایران دمیده شد؛ ولی، پس از تبعید امام به ترکیه و عراق و دستگیری و شکنجه مبارزان به وسیله رژیم شاه، احساس می‌شد که نهضت اسلامی به بوته فراموشی سپرده شده است؛ به ویژه در نیمه اول دهه ۵۰ چنان به نظر می‌رسید که تشکل‌های اسلامی و سیاسی در مبارزه علیه شاه با نوهی بن‌بست روبه رو شده‌اند.



در حوزه‌های علمی، شاگردان برجسته امام و مهره‌های اصلی ادامه دهنده حرکت ایشان، به اقصی نقاط کشور تبعید شده بودند. رژیم احساس می‌کرد دیگر ایران جزیره ثبات شده است و هیچ حرکتی علیه نظام صورت نخواهد گرفت.

اما آنچه رژیم برای آن هیچ حسابی باز نکرده بود، رشد و آگاهی طلاب و فضیله جوان حوزه علمیه بود که، براساس تکلیف شرعی، خود را به ادامه دادن راه امام ملزم می‌دانستند و در ۱۵ تا ۱۷ خرداد ۵۴ به این تکلیف عمل کردند. طلاب، در این سه روز، علیه رژیم در مدرسه فیضیه دست به تحسین و اعتراض زدند.

هر سال روحانیان، طلاب و اغلب مردم متدین به یاد شهدای قیام خونین ۱۵ خرداد و در شم هجران رهبر و مراد خویش امام خمینی (ره) مجلس گرامی داشت برگزار می‌کردند. در سال ۱۳۵۴، این مجلس برگزار گردید، ولی کیفیت و کمیت آن با سال‌های گذشته فرق داشت.

شب ۱۵ خرداد سال ۱۳۵۴ با شب جمعه مصادف بود و طلاب حوزه علمیه قم مراسم یادبود شهدای ۱۵ خرداد ۴۲ را برگزار کردند و عده‌ای از مردم و زائران، که از شهرهای مختلف به قم آمده بودند، نیز به جمع آنان پیوستند. مأموران رژیم همه ساله شاهد برگزاری چنین مراسمی بودند و برای جلوگیری از تظاهرات در اطراف حرم موضوع می‌گرفتند. در سال ۱۳۵۴ طلاب پس از برگزاری مراسم به طرف حرم حرکت کردند و در میدان آستانه با پلیس درگیر شدند. آن‌ها سرانجام ناگزیر عقب نشینی کردند و به مدرسه فیضیه پناه بردند. از روز ۱۵ تا ۱۷ خرداد، طلاب در محاصره رژیم قرار گرفتند. طلاب قصد مقابله با رژیم داشتند و به راحتی از مدرسه خارج نمی‌شدند. در داخل مدرسه و بام آن به تظاهرات علیه رژیم پرداختند و حتی در مدرسه فیضیه حکومت اسلامی اعلام کردند. آن‌ها پرچم قرمزی در بالای گنبد مدرسه نصب کرده، خواستار انتقام خون شهدای پانزده خرداد از رژیم شدند.

با توجه به اقداماتی که طلاب در روزهای ۱۵ تا ظهر ۱۷ خرداد در مدرسه فیضیه و اطراف آن انجام دادند، نیروهای رژیم روز ۱۷ خرداد با محاصره کامل مدرسه فیضیه طلاب محصور در مدرسه را دستگیر و بیش از سیصد تن از آنان را، پس از بازجویی مقدماتی در شهرستانی قم، روانه زندان اوین کردند. سرانجام پس از بیست روز عده‌ای از آنان آزاد، گروهی زندانی و دسته‌ای به سربازی اعزام شدند.

آنچه اینک پیش روی شماست، خاطرات آقای عبدالله اسلامی فرکرمانشاهی در باره ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ فیضیه است.

اوضاع نیمه اول دهه ۱۳۵۰

در آن سال‌ها، به نظر بنده تنها طرفداران حضرت امام بودند که به جهت تماس‌هایی که با شخص ایشان یا نمایندگان ایشان داشتند، قوت قلب می‌گرفتند و بی‌مهابا، با مسائل برخورد می‌کردند و موضع می‌گرفتند. در حالی که در سایر بیوت، علی‌الخصوص بعد از واقعه سال ۵۲^(۱) حالت رکود ایجاد شده بود و طرفدارانشان در حالت خوف و رجا به سر می‌بردند. غائله‌ای که عرض کردم، مربوط به گروهی از مجاهدان مسلمان بود که تحت محاکمه بودند و حتی قرار بود اعدام شوند. در این حال، خانواده‌های آنان به برخی از بیوت از جمله بیت آقای شریعتمداری مراجعه کردند.

مقدمات برگزاری مراسم پانزده خرداد ۲۲ در سال ۱۳۵۴

در این ماجرا، نقش مرحوم شهید اندرزگو به نظر من بسیار حساس بود. البته در این زمینه باید گفت که اکثر طلاب شهید سیدعلی اندرزگو^(۲) را به این نام نمی‌شناختند؛ چرا که وی به چندین نام و شکل مشهور بود، شیخ عباس تهرانی، جوادی، حسینی در مشهد در یک محله‌ای به نام آقای دکتر و حتی در یک روز خود را به چندین نام معرفی می‌کرد. ایشان با آقای شریعتمداری جلسه گذاشت و به عنوان این که از طرف بعضی از علما نمایندگی دارد، با ایشان بحث شدیدالحنی کرد؛ طوری که آقای ... و فرد دیگری به نام شیخ غلامرضا، که در بیت کار می‌کردند، شهید اندرزگو را در نوبت سوم ملاقات به بیت راه ندادند. چون از قضیه مجاهدین که در آستانه اعدام بودند، تنها آیت‌الله نجفی ذهنیت داشتند و ایشان را هم به توصیه بعضی از آیات و نیز آقای پسندیده^(۳) در جریان قرار داده بودند؛ و بنا بود، بعد از ایشان، با مرحوم آیت‌الله گلپایگانی دیدار کنند و ایشان را روشن نمایند. در جلسه‌ای که شهید اندرزگو به اتفاق چند طلبه دیگر با مرحوم آقای نجفی داشتند، من هم حضور داشتم. آقای نجفی خطاب به اندرزگو گفتند: خدا پدرت را بیامرزد. مرا روشن کردی؛ من تصورم این بود که این‌ها یک مشت کمونیست هستند.

خلاصه کلام این که مرحوم شهید اندرزگو و دوستانش موفق شدند تنها بیوت حضرات آیات گلپایگانی و نجفی مرعشی را روشن کنند و در جریان حقایق پشت پرده قرار دهند.



چون این دو بزرگوار، هر چه بود به لحاظ اعتقادی نسبت به حضرت امام پذیرش داشتند. اما جاهای دیگر متأسفانه، قضیه فرق می‌کرد و ساواک قم، علی‌الخصوص دو سر کرده معروف آن: محمدی و کامکار، جو ارعاب و وحشت ایجاد کرده بود و پیوسته تهدید می‌کردند که یادتان باشد که یک بار مالشکرکشی منزل آقای شریعتمداری را سرکوب کردیم.

وقتی خرداد پنجاه و چهار نزدیک شد، علاقه‌مندان حضرت امام (ره) واقعاً احساس تکلیف می‌کردند که باید این جو خفقان و وحشت را شکست. در این راستا، ابتدا با آقایان پسندیده، منتظری، مشکینی و مؤمن قمی، تماس‌هایی گرفتند و فرار شد که عده‌ای قضیه را اساسی‌تر دنبال کنند. من به اتفاق شهید اندرزگو، ابتدای سال ۱۳۴۵، به نجف اشرف رفتیم و خدمت حضرت امام (ره) رسیدیم. شهید اندرزگو، دو جلسه با حضرت امام ملاقات خصوصی داشت.

پس از آن، از طریق پاکستان، به ایران برگشتیم و از زاهدان به قم آمدیم و قرار شد کارها شروع شود. خدمت آقای پسندیده رسیدیم و مطالبی را مستقیماً به خود ایشان گفتیم و ایشان هم رهنمودهایی دادند و گفتند: ارتباطاتتان را بیش‌تر کنید و پیش آقایان قم و تهران از جمله آقای شیخ صادق تهرانی (کرباسچی)، آقای مؤمن قمی و آقای لوراسانی بروید و قضیه را به آن‌ها بگویید.

ما پیش آقای مؤمن رفتیم و از ایشان قول شرعی گرفتیم که بچه‌های قم را از طریق برادرشان و افراد دیگر، توجیه و آماده کنند. از طریق آقای مؤمن بود که ما با آقای سیدابوالفضل بهاء‌الدینی، داماد شهید مدنی، مرتبط شدیم. از جمله افرادی که در آن چند روز فعال بودند و به حجره من در فیضیه رفت و آمد می‌کردند، برادر آقای مؤمن و فرزند آقای بهاء‌الدینی به نام عبدالله بود و نیز برادر آقای موحدی قمی که بعداً شهید شد. به دلیل تیزی و زرنگی خاصی که این عزیز داشت، ما مسؤولیت کل بازار قم را به ایشان سپردیم و با شهید اندرزگو به همراه آقای طاهری خرم آبادی به حجره یکی از خرم‌آبادی‌ها، که در مدرسه خان ساکن بود، رفتیم. حجره مربوط به آقای نیازی بود در سمت راست مدرسه خان. او به شوخی، اما به حالتی جدی، می‌گفت: آقا شما چی از جون این شاه می‌خواهید؟ ما هم گفتیم: هیچی، می‌خواهیم سر به تنش نباشد.

آقای نیازی طلبه بسیار با سواد و فاضلی بود که در حال حاضر هم در شمار مستحقین شورای مدیریت است و کفایه امتحان می‌گیرد. ایشان مغزش مثل ساعت کار می‌کرد و نبوغ عجیبی داشت. ما هم در راستای مبارزه، او را مناسب تشخیص دادیم و مأمور جمع کردن طلاب لرستانی کردیم که او هم پذیرفت.

بعد از آن رفتیم سراغ فردی به نام آقای حسین غفاری^(۴)، برای جمع کردن طلاب مشهدی، که حجره‌اش در طبقه سوم مدرسه خان جنب اتاق سید جواد مدرسی بود. البته شهید اندرزگو قبلاً با آنان هماهنگ کرده بود که اجتماع کنند تا برایشان صحبت کند که در حجره غفاری جمع شده بودند و شهید اندرزگو هم آمده بود. متنها غفاری او را به عنوان شهید اندرزگو نمی‌شناخت و این مسأله را می‌توانید از خود ایشان سؤال کنید.

بعد از آن به اتاق آقای داود دستمالچی رفتیم و قرار شد بچه‌های تهران را خبر کنند. دستمالچی از طلاب عارف مسلک بود. ضمن این که برنامه‌های مبارزاتی‌اش را هم داشت. اهل سخنرانی و پنخش اعلامیه بود؛ و ما می‌دیدیم که او را دستگیر و زندانی می‌کنند و بعد از آزادی مجدداً فعالیت‌هایش را از سر می‌گیرد. ایشان حدود پانزده نفر از طلاب را برای آن روز آماده کرد؛ از جمله آقای طارمی که قبلاً سفیر ایران در عربستان سعودی بود. در جنب حجره ایشان فردی بود به نام آقای امین که اهل تهران بود او هم فاضل و با آقای نیازی هم بحث بود و شهید اندرزگو خیلی نسبت به او عنایت داشت. جالب این جاست که ابتدا با آقای اندرزگو مخالفت کرد و گفت: من با شما همکاری نمی‌کنم؛ مگر این که نظر آقای خمینی را در این خصوص بدانم. شب هنگام که شهید اندرزگو او را در جریان فتوای شفاهی امام درباره پانزده خرداد آن سال قرار داد، بی‌درنگ پذیرفت و همین امر، نشان دهنده تقوای او بود.

بعد از آن سراغ شهید حقانی^(۵) که در «مؤسسه در راه حق»^(۶) فعالیت داشتند، رفتیم. ایشان، شب‌های دوشنبه، برای طلبه‌های تهرانی سخنرانی می‌کرد و شب‌های پنجشنبه هم شیخ احمد معصومی جلسه دعا داشت. شهید اندرزگو به شهید حقانی گفت: البته تهرانی‌ها را قرار شده یک بنده خدایی جمع کند.

شهید حقانی گفت: عیب ندارد. من اخلاقاً به شما قول می‌دهم که طلبه‌ها را بیاورم فیضیه. خدا رحمت کند شهید حقانی را که پذیرفت و به اتفاق آمدیم به مدرسه آقای نجفی.





مرحوم حقانی وسط حیاط مدرسه ایستاد و طلبه‌ها را بلند بلند صدا کرد و به لحاظ محبوبیتی که داشت، موفق شد ظرف چند دقیقه ده- پانزده نفر را جمع کند! و ما دیدیم که آقایان شیخ قاسم عبداللّه‌یان، عدالتی، فرزندان مرحوم تحریری و... از پله‌ها پایین آمدند. بعد که همه جمع شدند، نظر مرحوم امام (ره) را، در خصوص هر چه بهتر برگزار شدن مراسم پانزده خرداد در آن سال، به اطلاع جمع رساند.

بعد از آن به اتفاق اندرزگو آمدیم به کتابفروشی مولانا و بعضی از مؤلفان معروف آن‌جا بودند و راجع به حق‌التألیف بحث می‌کردند که بعد با سید بحثشان بالا گرفت. آن‌ها نسبت به نظر حضور گسترده در مراسم ۱۵ خرداد حرف داشتند و مدعی بودند کسی به فیضیه نخواهد آمد! بعد نزد آقای آذری قمی آمدیم. شهید اندرزگو به ایشان گفت: قبلاً شما یک دستگاه استنسلیل داشتید؛ من چند روز آن را نیاز دارم.

آقای آذری، از جهت مساعدت مالی، قول همکاری داد؛ ولی درباره بقیه چیزها اظهار بی‌اطلاعی کرد. در این گیرودار حسن آقا، پسر آقای آذری قمی، سر رسید و دست سید را گرفت و برد بیرون. من ماندم و آقای آذری.

خلاصه از آن‌جا در آمدیم. شب هنگام داشتیم با شهید اندرزگو پشت دارالشفاء قدم می‌زدیم که ناگهان فردی پیدا شد و از طریق دیوار کوتاه دارالشفاء، چیزی را، که داخل پارچه‌ای پیچیده بود، به دست سید داد. سید گفت: حسن آقا کار خودش را کرد!

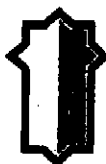
در همین احوال، آقای محمد علی گرامی، مدرس منظومه و منطق، را دیدیم که مدتی خود من شاگرد درس منطق ایشان بودم. شهید اندرزگو به من گفت: این آقا- اشاره کرد به آقای گرامی - خیلی مناسب است. رفتیم سراغ ایشان و آقای ...، حمید اسلامی، فرزند شیخ عباس اسلامی، آقای شایسته و سید محمد تقوی قزوینی نیز به جمع صحبت با آقای گرامی پیوستند.

چون نزدیک نماز بود، آقای گرامی از ما جدا شد و گفت: من دیرم شده است. طلبه‌ای هم به نام محسن خرازی، که به بغدادی معروف بود، سر رسید و شهید اندرزگو و... را به حجره برد. ما هم سمت حجره آقای خرازی حرکت کردیم. این آقای خرازی در حال حاضر در کشورهای افریقایی فعالیت دارد.

به هر حال در حجره ایشان به حاج آقا فخر برخوردار کردیم که مشغول صحبت بود و می‌گفت: من الان چند روز است که با آقای خمینی سیر می‌کنم. گفتیم: چطور؟ گفت: تا چشمانم را روی هم می‌گذارم، آقای خمینی را در خواب می‌بینم.

این آقای فخر، که اهل کمالات بود و بچه‌های تهران کاملاً او را می‌شناختند. می‌گفت: من این چند روز به عشق این که شهید بشوم، به فیضیه می‌آیم! من نمی‌دانم آقای خمینی به تو - خطابش با اندرزگو بود - چی گفته. فقط می‌دانم که این‌ها هر کاری بکنند، بهشتی‌اند! علی الحساب اوضاع و احوال را تاریک می‌بینم؛ ولی آینده‌اش خیلی روشن است. بعد خطاب به اندرزگو گفت: برو یک عده را پیدا کن که وقتی می‌خواهند به مدرسه بیایند، با غسل شهادت بیایند.

ظهر شد، قرار بر این بود که کسی را بفرستد دنبال آقای کبیر تهرانی تا او را از منطقه نیروگاه قم بیاورند تا محفل اخلاقی و عرفانی‌مان تکمیل شود. شیخ احمد کروی - پدر آقای کروی معروف - را هم، شهید اندرزگو فولکس اجاره کرده بود تا از الیگودرز بیاورند؛ که آوردند و آن روز ناهار در خدمت ایشان بودیم. چون ایشان فرد انقلابی و جسوری بود؛ مادر آن چند روزی که به پانزده خرداد باقی بود، مأمور شده بودیم که به ایشان رسیدگی کنیم و کاملاً آماده و سر حال نگهداریم. حتی مشخص کرده بودیم که ایشان در سخنرانی‌های داغ و پر شورش، چه مطالبی را بگویند که در تحریک اقشار مختلف، علی‌الخصوص دانشجویان و طلاب، مؤثر باشد و چنین هم شد. سخنرانی ایشان، در روز چهارده خرداد، بسیار حرکت آفرین بود. سخنرانی فردای آن روز هم، که حدود سه ربع به طول انجامید، بسیار با حال بود. در طول آن یک هفته، ایشان حتی برای رایزنی، خدمت آقایان می‌رفت و در کل نقش حساسی در آن مقطع زمانی ایفا کرد؛ و می‌گفت: آقای خمینی به من مأموریت داده است. اما از ایشان مهم‌تر و کارسازتر، چنان که از صحبت‌های قبلی من هم بر می‌آمد، شهید اندرزگو بود که اتاق به اتاق و حجره به حجره می‌گشت و وظایفی را که به آنان محول کرده بود، تفهیم می‌کرد. اتاق اولی که در جنب کتابخانه قرار داشت، متعلق به طلبه‌ای اراکی به نام مالک رقابی بود که رفت و آمدش به حجره من زیاد بود و من حساسیت و وحشت داشتم که به او اطلاعات ندهم؛ چون یکی از دوستانش که ساواکی بود، به اتاقش رفت و آمد داشت. در





جنب حجره این طلبه، فرد دیگری اسکان داشت. یک بار، که با شهید اندرزگو به حجره ...
رفته بودیم، سید علی اندرزگو گفت: «شنیده‌ام ساواکی‌ها می‌خواهند بریزند به مدرسه».
وقتی از آنجا خارج شدیم، آهسته به شهید اندرزگو گفتم: خیلی با سیاست هستی. گفت:
«قبل از این که او اقدامی بکند، من پیشدستی کردم. این تیغ دو لب است و به خودش
برمی‌گردد. باید به افراد مسأله‌دار، اطلاعات غلط داد تا دشمن به اشتباه بیفتد؛ بعد شما کار
خودت را بکنی».

بعد از آن به اتاق مجاور، که در اختیار طلبه‌ای اصفهانی به نام ملکی بود، رفتیم. قرار شد
تعدادی چوب تهیه شود تا بعداً به سر و کله ساواکی‌ها زده شود؛ و نیز چند قوطی اسپری
رنگ سبز برای نوشتن. این کار حدود ۱۵۰ تومان هزینه برمی‌داشت. که برای نوشتن شعار
بر روی پلاکارد به درد می‌خورد و چنین شد.

پس از آن به حجره آقای رجایی، که محل سکونت طلاب سبزواری بود، رفتیم. افراد
حاضر در آنجا، شیخ حبیب، محمد حسین و احمد مغیثه بودند که با مرحوم رجایی در حال
صحبت بودند. مغیثه گفت: ما چند گونی نان خشک تهیه کرده‌ایم تا اگر روزی گرفتار شدیم،
ذخیره غذایی داشته باشیم.

حجره بعدی که سر زدیم، مختص طلاب همایون شهری (خمینی شهر) بود و پس از آن،
اتاق آقای سعیدیان فرد و حجازی و سید موسی موسوی. آقای موسوی در همان‌جا اشعاری
را در وصف امام و پانزده خرداد سرود؛ او بعداً در جبهه شهید شد. در طبقه فوقانی مدرسه،
پشت به جنوب هم با طلبه‌ای به نام مرتضوی، که از طلاب باسواد اصفهانی بود، ملاقات
کردیم. ایشان هم قرار شد عده‌ای را برای روز موعود مهیا کنند. در ضمن این راه هم عرض
کنم که این طور نبود که طلاب، بدون استثنا با ما همکاری کنند. یکی از افراد یادم هست که ما
را به اتاقش راه نداد و گفت: شیخ عباس (نام مستعار شهید سید علی اندرزگو) و این
کرمانشاهی می‌خواهند در مدرسه را گل بگیرند. من به غروی (متصدی مدرسه در آن زمان)
گفتم که اتاق این آقایان (اتاق بنده و اندرزگو که رفت و آمد می‌کرد) مرکز توطئه شده است.
به ناچار راهمان را به سمت حجره شیخ علی‌ر. حجره ۲۴ فیضیه. که پایگاه طلبه‌های
خرم آبادی بود، کج کردیم؛ حجره‌ای که خود من به مدت دو سال در آن زندگی کرده بودم.

شیخ علی نسبت به من و سید، علاقه خاصی از خود نشان می داد.

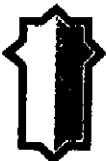
شهید اندرزگو به شیخ علی کر گفت: به همشهری هایت بگو در مراسم سالگرد شهدای ۱۵ خرداد شرکت کنند. شیخ گفت: حدود سی نفر خرم آبادی می توانم جمع کنم. بعد از آن شهید اندرزگو، رفت سراغ پیرمردی اهل مشکین شهر که در حجره کوچکی، جنب دری که به حرم باز می شد، نویسندگی می کرد و ظاهراً با بیت مرحوم آقای نجفی مرعشی در ارتباط بود و کتاب های رجال را برای آن مرحوم جمع آوری و احادیث را دسته بندی می کرد. شهید اندرزگو به این پیرمرد گفت: برو به همشهری هایت بگو: روز پنجشنبه در مجلس ختم شهدای ۱۵ خرداد شرکت کنند. پیرمرد قول داد که حداقل ده نفر را آماده کند.

حجره بعدی پشت به قبله واقع شده بود و به شمالی ها اختصاص داشت. نخستین فرد، شیخ برهان بود که سید علی اندرزگو از ایشان خواست تا نزد آقای نورمفیدی - امام جمعه فعلی گرگان - برود و پیغامی را برای او ببرد.

در این فاصله، من اتاق را ترک کردم و سید را تنها گذاشتم. ساعتی بعد سید جلسه ای داشت با شیخ حسن اخلاقی و اصغری و آقایان قریشی و حسینی، از طلاب رفسنجان، و برادر شهید کاظم قریشی هم، که در خمین قبلاً دبیر بود و به تازگی وارد طلبگی شده بود، حضور داشت. شهید اندرزگو حدود یک ساعت با این افراد بحث های عمیقی را مطرح کرد. شروع صحبت با برادر شهید قریشی بود. سید تاریخچه کرمان و رفسنجان را بیان کرد و آنگاه، در ادامه جلسه، مسؤولیت هایی را به افراد حاضر در حجره محول نمود.

روز سیزدهم خرداد ۵۴ چه گذشت؟

در این روز، سید نماز صبح را در حرم مطهر حضرت معصومه (س) اقامه کرد و گفت: من هر طور شده باید آقای بهجت را ببینم. پس از قرائت زیارت عاشورا و برنامه هایی که داشت، به مسجد بالاسر رفتیم. آقای بهجت، مشغول گفتن ذکر بودند و در همان حال از دور به شهید اندرزگو اشاره کردند که جلو برود. هر دو به خدمت ایشان رسیدیم. بدون این که چیزی بپرسند، فرمودند: «شک نکنید که سید (منظور امام خمینی «ره» بود) راهش درست است و اتصال به مقام بالا دارد. یقین داشته باشید عمل شما مورد رضایت آقا امام زمان (عج) است.



ظاهر شما دو نفر در خصوص کاری که در پیش دارید، در حالت دو دلی به سر می‌برید. آقای خمینی، هیچ عملی را بدون اخلاص انجام نمی‌دهد و شما هم اگر می‌خواهید امر ایشان معطل نماند، اخلاصتان را زیاد کنید. این مملکت به علی بن موسی الرضا (ع) متعلق است. یقین داشته باشید که هدف مقدس است؛ مواظب باشید از اخلاصتان چیزی کم نشود. زیارت عاشورا را بخوانید و موفق باشید».

از خدمت آقای بهجت مرخص شدیم. سید با تعدادی از طلاب تهران، که داخل حرم بودند، درگوشی صحبت کرد و بعداً معلوم شد که از آنان کمک مالی می‌خواهد. قرار شد بعد از ظهر در مدرسه باشند. آقایان حسن معزی و غروی و تهرانی و دو نفر دیگر در محلی که آقای اراکی (ره) نماز ظهر را به جماعت می‌خواندند، نشسته بودند و سید با آنان هم در خصوص مسائل مربوط به ۱۵ خرداد و فتوای حضرت امام، راجع به لزوم پررنگ‌تر شدن مراسم یادبود ۱۵ خرداد، صحبت کرد. وقتی از صحن خارج شدیم، آقای جلیلی آذرشهری را دیدیم و به اتفاق ایشان به فیضیه برگشتیم.

آقای جلیلی معتقد بود: باید تعدادی از افراد را به طور مخفیانه مجهز کنیم و بیرون مدرسه فیضیه مستقر سازیم تا اخبار بیرون مدرسه و حمله احتمالی مأموران را به داخل مدرسه منتقل کنند. سید پذیرفت و خود جلیلی این طرح را توسط طلبه‌های ترک زبان مدرسه حجّتیہ عملی کرد.

شروع مراسم یادبود پانزده خرداد در سال ۵۴

بعد از ظهر پانزده خرداد ۵۴ در خلال ساعت سه تا پنج، شهید اندرزگو کلیه امور مربوط به جلسه یادبود شهدای ۱۵ خرداد و وظایف محوله به افراد را به آنان تفهیم کرد. وقتی ساعت ۵ بعد از ظهر فرا رسید، داخل مدرسه و محوطه جلوی مدرسه به عنوان محل برگزاری جلسه یادبود در فیضیه تعیین شد. طلبه‌ها گروه گروه جمع شدند و روی فرش‌ها نشستند. سه صندوق حامل جزوات قرآن را آوردیم و شال‌ها را پهن کردیم. فردی به نام ابوالقاسم معروف به آقا ابول، قرآن‌ها را تقسیم کرد و نیز گهگاه اعلام فاتحه می‌نمود؛ چرا که نامبرده صدای رسایی داشت که حتی به دارالشفای می‌رسید.

حدود پانزده طلبه خرم آبادی در اتاق شیخ علی کر (شیخ علی طاهری) جمع شده بودند. سید گفت: پس بقیه کجا هستند؟ گفتند: بعداً می آیند.

به حجره محسن بغدادی بندری رفتیم. تعدادی از دانشجویان علم و صنعت آمده بودند و قرار شد یکی از آن‌ها در وقت مقتضی سخنرانی کند.

وقتی افراد حاضر در مدرسه فیضیه زیاد شدند، شیخ احمد کروب‌بی، بالای سنگ معروفی که به نام سنگ انقلاب در فیضیه قرار داشت، رفت و سه ربع ساعت سخنرانی کرد؛ مطالبی از قول امام (ره) نقل نمود و خطاب به طلاب و دانشجویان حاضر در جلسه گفت: آینده این نظام باید با دست توانای شما اداره شود و تازمانی که بین این دو قشر، جدایی باشد، موفقیتی در کار نیست. آقای خمینی فرموده است که شما باید با هم متحد باشید و شاه هم رفتنی است. من تا به حال از خمینی خلاف نشنیده‌ام. شهدای پانزده خرداد، درس عبرت بزرگی به ما دادند و برای ادامه راه آن‌ها باید طبق فرمایش آقا، مبارزه کنیم: یا شهید شویم یا شاه را از بین ببریم. جمعیت حاضر، تکبیر گفتند و سخنرانی شیخ احمد به پایان رسید.

پس از ایشان، یکی از دانشجویان علم و صنعت - به نام مهدی - مطالبی را مبنی بر اتحاد و اتفاق دانشجویان علم و صنعت و دانشگاه تهران با طلاب مدرسه فیضیه بیان کرد.

در ضمن آیت‌الله اراکی هم همراه حدود ۲۵ نفر از فضلالی حوزه از قبیل آقایان حسن معزی، شهید حقانی، محمد علی گرامی، یوسف صانعی، موسی زنجانی، سید محسن خرازی، میرزا شیخ غلامحسین تهرانی و پسر آقای اراکی، از ساعاتی قبل از نماز مغرب و عشاء، در مجلس ختم شرکت کرده بودند.

اما در خصوص اخباری که در خارج از مدرسه بود، باید عرض کنم که طبق اخبار دقیقی که به دست ما رسید، دوازده ماشین پر از نیروی گارد در میدان آستانه مستقر شده بودند. تعدادی از ساواکی‌های تهران هم با همکاران قمی‌شان هماهنگی کرده و بعد از اتمام نماز جماعت و خروج افراد از مدرسه، به هر کس مشکوک می‌شدند، او را دستگیر می‌کردند و آخر شب، خبر دستگیری چندین نفر را به اطلاع ما رساندند. به هر حال، وظیفه برادران طلبه بعد از متفرق شدن مردم، شروع می‌شد که عبارت بود از شعار دادن و مرگ بر شاه گفتن در فیضیه و دارالشفاء.



البته مردم در خارج از محوطه دارالشفاء اجتماع کرده بودند و شهید اندرزگو حدود یک ربع برای آنان سخنرانی کرد. بعد از آن، سید به قسمت در ورودی مدرسه فیضیه، که همچنان باز بود، مراجعه کرد. به افرادی از قبل مأموریت داده بود که زوار و افرادی را که از حرم خارج می‌شدند، به داخل مدرسه بکشانند. به این ترتیب، حدود دویست نفر وارد فیضیه شدند. البته بعد از این ماجرا، مأمورین از ورود افراد به مدرسه جلوگیری می‌کردند. به گمانم در این خصوص سید جعفر موسوی، خادم وقت مدرسه فیضیه، خاطرات جالبی داشته باشد. سید وقتی دید که از ورود افراد ممانعت به عمل می‌آورند، در مقابل طاق نمای مشرف به دارالشفاء ایستاد. البته حضار اکثراً ایشان را به نام اندرزگو نمی‌شناختند و حدود یک ساعت برای جمعیت حاضر در آنجا سخنرانی کرد و گفت:

«شاه و اعوان او تصمیم دارند همه ما را بکشند. من و چند نفر از دیگر دوستانم، با غسل شهادت به این جا آمده‌ایم. در بین شما هم افرادی هستند که عالماً و عامداً برای شهادت آمده‌اند. اگر بناست که راه شهدا را ادامه دهیم، باید از هیچ چیز نترسیم». بعد ماجرای شب عاشورا و اصحاب امام حسین (ع) را برای حضار بیان کرد و گفت:

«اگر در میان شما کسی نگران است و دوست دارد برود، هیچ گونه وحشت نداشته باشد. ما از قبل برنامه‌ریزی کرده‌ایم؛ می‌تواند از درب پشتی مشرف به رودخانه برود. بسم الله!»
پاسخ جمعیت این بود: ما آماده شهادتیم و تکبیر!

سید به یکی از برادران دستور داد که بلندگو دستی را بیاورد و جمعیت را به سه گروه تقسیم کند. یک گروه در بالای بام دارالشفاء مستقر شوند، یک گروه بالای همان طاق نما و گروه سوم هم در سمت رودخانه. در عمل، یک گروه چهارم هم اضافه شد که مقابل میدان آستانه مستقر شدند و پرچم قرمز رنگی در دست داشتند و نیز پلاکاردی با متن: «زننده باد شهدای ۱۵ خرداد» و «مرگ بر شاه».

بعد از این لحظات بود که به تعداد گاردی‌ها افزوده شد و تمام مدرسه به محاصره آنان در آمد. محاصره تا صبح به درازا کشید و ما به افراد دیگر گفتیم که در فکر تهیه آب باشند که احتمال قطع آب و برق زیاد است. در میان جمعیت، گروهی پرسش‌ها و ابهامات بسیار داشتند و ما به آن‌ها پاسخ گفتیم.

روز پانزده خرداد ۵۴ چه گذشت؟

صبح روز پانزده خرداد، پس از گذراندن یک شب محاصره، در فکر تهیه آذوقه برآمدیم. منتها نمی توانستیم کسی را به بیرون بفرستیم. چون به احتمال قوی دستگیر می شد. این جا بود که به ناچار با دانشگاه علم و صنعت از طریق فردی به نام مجید آقا، که بعداً فهمیدیم شهرتش فیاض است، تماس برقرار کردیم. البته تلفن مدرسه در اتاق در بسته آقای غروی - متولی مدرسه - قرار داشت و شهید اندرزگو ناچار شد قفل در را بشکند. بعد از آن تنها راهی که برای انتقال آذوقه به مدرسه، یافتیم، پنجره کوچکی بود که یکی از حجرات فیضیه را به صحن مسجد اعظم متصل می کرد. حجره مزبور در اختیار یک پیرمرد اراکی بود. از ایشان خواستیم که موقتاً اسباب و اثاثیه اش را جمع کند و حجره اش را در اختیار ما بگذارد که ایشان قبول کرد. پنجره را گشودیم و با مردمی که در صحن مسجد اعظم بودند، ارتباط برقرار کردیم و از آن ها خواستیم که برای ما نان، پنیر، خیار، گوجه و خرما خریداری کنند. سید یک بسته پول ده تومانی و بیست تومانی در اختیار آنان نهاد.

یک ربع بعد، غذاها رسید و توسط برادری که ما در آن حجره مستقر کرده بودیم تحویل گرفته شد و به حجره ما منتقل گردید و توسط پنج نفر بسته بندی می شد تا در اختیار بچه ها قرار گیرد. این برنامه تا شب ۱۶ خرداد ادامه یافت.

شب شانزده خرداد ۵۴

در شب شانزدهم هم برنامه شعاردهی، مثل شب قبل، انجام شد. یک پرچم قرمز رنگ هم از طریق حجرات پشت به قبله مدرسه، که مشرف به میدان آستانه بود، آویخته شد و یک پلاکارد هم روی گنبد طاق نمای مشرف به دارالشفا، به سمت خیابان تهران، نصب گردید.

صبح روز شانزده خرداد، باز هم برنامه سخنرانی داشتیم. عکسی که مخفیانه از این برنامه گرفته شد. روز بیست خرداد ۵۴ در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید. در آن روز، یک ربع هم خود من سخنرانی کردم و هدف از تجمع در فیضیه را نابودی شاه و سرنگونی او عنوان کردم. جمعیت زیادی در اطراف رودخانه، شاهد سخنرانی من بودند. گفتم: به مردم بگویید ما کمونیست نیستیم؛ بلکه طرفدار شهادتیم و تا پای جان ایستاده ایم.



قطع آب، برق و تلفن

صبح روز شانزدهم خرداد، آب قطع شد و ظهر هم برق را قطع کردند. تلفن هم، بعد از دو بار مکالمه با تهران، قطع گردید و این امر باعث آفت روحیهٔ بچه‌ها شد. بعد از آن، از چلوکبابی علی نقلی، به وسیله حسین آقا کبیر تهرانی، شوهر خالهٔ غلامحسین کرباسچی، چندین پرس چلوکباب سفارش دادند و پولش توسط تجار تهرانی که به وسیله آقای کبیر تهرانی پرداخت شد. حدود هشتصد پرس برای ناهار روز شانزدهم و هفتصد پرس برای شام در نظر گرفتند. این مطلب را ساعت دو بعد از ظهر، از طریق همان پنجرهٔ کوچک، به من و سید اطلاع دادند.

غذاها، که هر بیست تای آن داخل یک کیسه گذاشته شده بود، از پنجرهٔ مزبور به داخل فیضیه انتقال یافت.

عصر روز شانزدهم، مأموران گارد به در مدرسه هجوم آوردند و تعدادی از آن‌ها موفق شدند که وارد مدرسه شوند؛ ولی با طلاب چماق به دست مواجه شدند و گریختند و در مدرسه مجدداً بسته شد.

شب هنگام، نوبت صرف چلوکباب فرا رسید. تعدادی از غذاها را به مردم عادی، که در اطراف دارالشفای ایستاده بودند، دادیم.

بعد از شام در حوالی ساعت نه شب، به تک تک حجرات سرکشی کردیم و به بچه‌ها روحیه دادیم و گفتیم که فعلاً مقاومت کنید؛ ان شاء الله فردا همگی با هم از مدرسه خارج خواهیم شد.

روز هفده خرداد ۵۴ چه گذشت؟

صبح روز هفدهم وقتی برای نماز صبح برخاستیم، حدود ده-دوازده نفر از افراد معمولی را که پایشان به این ماجرا باز شده بود و دو روز را به سختی گذرانده بودند، مرخص کردیم و زمینهٔ خروج آن‌ها را از مدرسه فراهم آوردیم. آن‌ها از در پشتی رختشویی به طرف رودخانه رفتند.

شهید اندرزگو تعدادی اسلحه، بین افراد تقسیم کرد و قرار شد اگر مأموران رژیم به داخل



مدرسه یورش آوردند، آن‌ها را از کمر به پایین موزد اصابت گلوله قرار دهیم. حتی بنا شد «محمدی» و «کامکار» که از ساواکی‌های مطرح بودند، توسط من و سید، ترور شوند. سید می‌گفت: این دو، مفسد فی الارض هستند و من فتوای قتل آن‌ها را گرفته‌ام.

من گفتم: محمدی سهم من! کامکار مال تو!

هجوم گارد به مدرسه

ساعت ۵ بعد از ظهر، گاردی‌ها با تمام قوا به مدرسه حمله کردند تا افراد را پراکنده و دستگیر کنند. من و سید تصمیم داشتیم که بمانیم...

در آن گیر و دار، در پشتی مدرسه را با کمک سید گشودیم و تعداد زیادی از جمعیت را، که به داخل مدرسه دعوت کرده بودیم و تا آن لحظه با ما بودند، از آن طریق خارج کردیم. در لحظه باز شدن در، چند نفر از ساواکی‌های معروف قم، از جمله شب افروز و طباطبایی، ما را دیدند. «شب افروز» مرا به نام صدا کرد و گفت: «آقای عبدالله کرمانشاهی! من دستور دارم شما را زنده دستگیر کنم».

سید با صدای بلند به او پرخاش کرد. چند نفر از نیروهای ساواک به داخل مدرسه نفوذ کرده بودند. ما به طرف کتابخانه فیضیه رفتیم و در راه روی خود بستیم و از طریق پنجره دفتر مدرسه یعنی اتاق آقای غروی، که به محوطه مدرسه مشرف بود، اوضاع را زیر نظر گرفتیم. حدود ساعت دوازده ظهر، نیروهای ساواک مدرسه را ترک کردند و ما به حیاط آمدیم و با جمعیت باقی مانده در مدرسه، که بیش ترشان در حجرات پنهان شده بودند، صحبت کردیم و بعد از آن، برای خواندن نماز ظهر آماده شدیم.

تا این که در ساعت چهار بعد از ظهر آن روز سید گفت: «باید صدای مظلومیت ما به گوش همه برسد».

بنابراین، یک گروه و از جمله خود شهید اندرزگو به پشت بام مدرسه رفته، شروع به سخنرانی کردند. تعداد افراد بین ۱۳۰ تا ۱۵۰ نفر بود. بعد از این برنامه بود که دو ماشین ارتشی پر از کماندو، مقابل مدرسه توقف کرد. تصمیم داشتند در راه، به هر کیفیتی که هست، باز کنند و سرانجام هم موفق شدند و با گاز اشک‌آور و باتوم و در حالی که سپرهای شیشه‌ای در دست



داشتند، به جمعیت حاضر در مدرسه حمله ور شدند. در این لحظات، من از درختی که مقابل حجره‌ام بود، بالا رفتم و از همان‌جا شاهد نحوه هجوم گاردی‌ها و ساواکی‌ها بودم. در این حال شهید اندرزگو به همراه فرد دیگری به نام مظه‌ری، مرا دیدند و گفتند: «ما از در مقابل رودخانه خارج می‌شویم؛ اما شما فعلاً بمان و ببین چه می‌شود».

ظاهراً وقتی شهید اندرزگو به در آهنی مقابل رودخانه می‌رسد، مشاهده می‌کند که آن را از بیرون جوش داده‌اند. لذا سریعاً به در سمت دارالشفای مراجعه می‌کند و از همان‌جا موفق به فرار می‌شود.

دقایقی بعد، من هم به فکر فرار افتادم. بلافاصله به داخل کتابخانه فیضیه رفتم و تمام دودکش‌های آن‌جا را چک کرده‌ام و عاقبت نزدیک اذان مغرب بود که از طریق یکی از دودکش‌ها خودم را به داخل کارگاه مسجد اعظم رساندم و از بالای توالت‌های پشت مسجد اعظم به داخل حیاط پریدم و به سمت مدرسه حج‌تیه، دویدم. در این حال، چند نفر گاردی مرا تعقیب کردند و حتی ضربه باتوم آن‌ها به بدنم اصابت کرد، ولی خوشبختانه موفق به فرار شدم و به طبقه فوقانی پارک دوم مدرسه حج‌تیه رفتم و در اتاق آقای نوراللهی پناه گرفتم.

صبح روز بعد، بعد از انجام فریضه، به تهران رفتم و هیچ‌دم تا بیستم خرداد را در آن‌جا اقامت کردم. بعد از ظهر روز سوم باراهنمایی یکی از دوستانمان به جاده خاوران رفتم و کنار جاده منتظر ماشین ایستادم تا از همان‌جا به مشهد بروم. یک وانت آبی رنگ نگه داشت و در قسمت عقب سوار شدم. دیدم روزنامه اطلاعات و آیندگان است. همان‌جا مشغول مطالعه روزنامه‌ها شدم و دیدم که روزنامه‌ها خبر ماجرای ۱۷ خرداد فیضیه را با تیر درشت درج کرده‌اند. در مسیر که می‌رفتیم، راننده وانت ماشین را نگه می‌داشت و روزنامه‌ها را توزیع می‌کرد و من هم در این کار به او کمک می‌کردم؛ تا این که صبح روز بعد به مشهد رسیدیم.

به منزل شهید هاشمی نژاد رفتم و چند شماره از روزنامه‌ها را، که در دست داشتم، به ایشان نشان دادم و ماجرای فیضیه را بر ایشان نقل کردم. بعد از این که صبحانه را در خدمت ایشان صرف کردم، پیشنهاد دادند که به نزد سید علی آقا (منظورشان آیت‌الله خامنه‌ای بود) برویم. من هم پذیرفتم و با ماشین یکی از بستگان مرحوم هاشمی نژاد به منزل آقای خامنه‌ای رفتیم و قضایا را از ابتدا تا انتها برای ایشان بازگو کردیم.

بعد از آن آقای خامنه‌ای پیشنهاد دادند که اگر ممکن است، شما با سید در مشهد بمانید و جای دیگر نروید. بعد صحبت تشکیل گروه‌ها و تشکل‌ها به میان آمد و من عرض کردم که شهید اندرزگو قبل از ماجرای فیضیه، در این خصوص فعالیت‌های زیادی داشته است. بعد به دو گروهی اشاره کردم که در مشهد فعالیت داشتند و یکی از آن‌ها به نام گروه «العصر»^(۷) متشکل از افراد مورد اعتماد آقای خامنه‌ای بود و در رأس آن شهید سید عباس موسوی، که شاگرد ایشان بود، انجام وظیفه می‌کرد.

بعد شهید هاشمی نژاد گفت که باید این تشکل‌ها را بیش‌تر به سمت و سوی کارهای فرهنگی برد؛ چرا که برادران شهدی به کارهای مسلحانه چندان متمایل نیستند. بعد گفت: اگر بخواهید، من حاضرم مسؤولیت یک گروه فرهنگی را به عهده بگیرم.

آقای خامنه‌ای هم در همان راستا فرمودند که بچه‌های گروه «العصر» بیشتر به انگیزه فعالیت‌های فرهنگی به کار تن داده‌اند و جزوه‌ای که در تفسیر سوره «العصر» تهیه دیده‌اند و می‌خواهند آماده چاپ کنند، شاهد بر این مدعاست.

من ماجرای جزوه را به تفضیل بازگو کردم و به همکاری آقای «نمازی»، که در حال حاضر عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است، در این خصوص اشاره کردم و گفتم که اگر ایشان در مشهد است، جزوه را از او بگیرم و شما دو بزرگوار آن را مطالعه کنید تا اگر ایراد و اشکالی داشت، مرتفع نمایید. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چنین هم شد و جزوه مزبور پس از حک و اصلاح، به عنوان اولین کار گروه «العصر»، به چاپ رسید و در سطح گسترده‌ای در مشهد و شهرهای اطراف آن توزیع شد.

پس از پایان این جلسه، نزد آقای طبسی رفتم. آقای طبسی از ما استقبال گرمی کرد و گفت: هر مقدار کمک مادی بخواهید، ما در خدمت شما هستیم.

پس از آن، نزدیک ظهر بود که به منزل آقای محامی در «دریای نور»، نزدیک منزل آقای طبسی، رفتم و ناهار را در منزل ایشان بودیم. شهید سید عباس موسوی هم آمد و بعد شهید اندرزگو را ملاقات کردیم.

البته متأسفانه گروه «العصر»، در عرض یک هفته، لورفت و متلاشی شد و هاشمی نژاد و طبسی دستگیر شدند. بعداً معلوم شد که این امر به خاطر ساواکی بودن ... بوده است.



ارزیابی از جریان و ماهیت حرکت

عوامل مختلفی را می‌توان در حرکت ۱۷ خرداد ۵۴، دخیل دانست. از جمله سخنرانی شیخ احمد کروی که طی آن به طور مستقیم به شخص شاه حمله شد؛ و نیز مطالبی که یکی از برادران دانشجوی دانشگاه علم و صنعت بیان کرد.

اطلاعی‌ها و موضع‌گیری‌های حضرت امام (ره) هم در قالب محکوم کردن شخص شاه در این میان همچون قبل، کارساز و مؤثر بود. بعضی از مراجع تقلید وقت هم فتوا به محکومیت پلیس داده بودند. به هر تقدیر، مجموعه شرایط دست به دست هم داد و منجر به وقوع این تحصن و اعتراض و مقاومت از سوی طلاب حوزه و در نهایت برخورد رژیم حاکم با مجموعه افراد فیضیه گردید و حدود ۳۵۲ نفر، طبق اخبار رسیده، دستگیر شدند. مطبوعات آن زمان هم در این رابطه جار و جنجالی برپا کردند و از لحن یکی از دست اندرکاران اطلاعات به نام «مسعودی» می‌شد فهمید که چقدر این حادثه برای شاه و دستگاه جبار گران تمام شده است؛ چون سیاست رژیم بر این نبود که هر جریانی را به عرصه اجتماع بکشاند. رژیم احساس کرده بود که اگر این جریان ادامه یابد، به نابودی شاه منجر خواهد شد. چرا که سردمداران جریان فیضیه، افراد شناخته و مسلح، همچون شهید سیدعلی اندرزگو یا همان شیخ عباس تهرانی بودند که چندی قبل از آن رئیس شهربانی^(۸) کل کشور را ترور کردند. شاه بعد از ترور فرد مزبور، یک هفته تمام، دچار بیماری شد و با پرخاش گفت: «اندرزگو و باندش را زنده برای من بیاورید».

در خصوص این قطعه از تاریخ انقلاب اسلامی، بد نیست به بازجویی‌های چاپ نشده «فردوست» مراجعه شود.

به هر تقدیر بعد از ماجرای فیضیه است که ساواک تصمیم می‌گیرد که در حوزه‌های اصفهان، شیراز، مشهد، مازندران و... اوضاع را بیش‌تر در کنترل خود در آورد. لذا می‌بینیم که مثلاً در شاهرود، اخوان اشرافی را به خدمت می‌گیرند تا اخبار و اطلاعات را به آنان منتقل کنند؛ یا در جلسات شیخ علی تهرانی، دو نفر عامل ساواک نفوذ می‌کنند و نیز آقای محامی را از طریق ... زیر نظر می‌گیرند تا گزارش جلسات روضه هفتگی او را به سازمان اطلاعات و امنیت کشور، انتقال دهند. در اصفهان، مرحوم شمس‌آبادی و خادمی را، از طریق برخی از



اطرافیان آنان، کنترل می‌کنند. در قم، جاسوسان ساواک کنترل خودشان را نسبت به بیت ... افزایش دادند. به طور خلاصه این که ساواک هر کسی را احتمال می‌داد که علیه رژیم شاه فعالیت کند و یا از این طلاب دستگیر شده و زندان رفته حمایت کند، به شدت تحت کنترل داده بود؛ چراکه بر اساس محاسبه آن‌ها نباید چنان اتفاقی می‌افتاد.

در نهایت ساواک با تمام قدرت در تار و پود حوزه علمی نفوذ می‌کند تا دیگر ماجرای هفده خرداد ۵۴ تکرار نشود.

ضمن این که به دستگیری عوامل اصلی قضیه فیضیه هم توفیق نمی‌یابند و دستگیر شدگان را به سه گروه تقسیم می‌کنند: گروهی را به حبس و دسته‌ای را به گذراندن دوره سربازی محکوم می‌کنند و مابقی را آزاد می‌نمایند.

علل پر رنگ تر شدن مراسم یادبود شهدای پانزده خرداد در سال ۵۴

همه چیز به سیاست‌ها و برنامه‌های نسنجیده و ناراضی‌تراشی‌های شاه برمی‌گشت. قضایای مفتضحی که در جریان جشن‌های دو هزار و پانصد ساله^(۹) روی داد و نیز توزیع گوشت‌های یخ زده^(۱۰) و ارداتی که مشکل شرعی و فتوایی داشت و نیز دستگیری مرحوم دکتر شریعتی، از عوامل عمده بروز نارضایتی محسوب می‌شد؛ در آن سنوات، اسلام واقعی روزبه‌روز رنگ می‌باخت و اختناق روزبه‌روز سایه سیاهش را بیش‌تر بر سر ملت و مملکت می‌افکند. لذا چاره‌ای جز تشکیل گروه‌های مسلح برای ایستادن در برابر گستاخی‌های شاه نبود. و از آن‌جا که سازمان مجاهدین خلق دچار اختلاف و شکاف شده بود و عوامل آن دستگیر شده بودند، شهید سیدعلی اندرزگو قدم پیش گذاشت تا گروه‌هایی را که صددرصد معتقد به اسلام و حضرت امام بودند، سازمان دهی کند. حرکتی که او شروع کرد به تشکیل حدود ۵۸ گروه در شهرها و استان‌های کشور انجامید. و از آن‌جا که این طرح و برنامه صریحاً به دستور حضرت امام (ره) انجام شد، خود دلیل قانع‌کننده‌ای است که امام (ره) به هیچ روی با مبارزه مسلحانه مخالف نبودند. آنچه که هست این است که امام، بعد از قضیه سازمان مجاهدین آن زمان و مرحوم دکتر شریعتی، روی جذب افراد مطمئن پافشاری داشتند. قرار شد برای استان‌های بزرگ سه گروه، که همگی مسلح بودند، تشکیل شود که ضمناً به



کارهای فرهنگی پیردازد. این گروه‌ها عمدتاً در تهران، مشهد، اصفهان، شیراز، سیستان و بلوچستان، مازندران، قزوین، خلخال، کرمانشاه، همدان، قروه و سنندج، فعال بودند.

همین جا عرض کنم که این گروه‌ها تا بعد از پیروزی انقلاب هم به قوت خود باقی بودند و در سال ۱۳۶۲ سران گروه‌های پنجاه و هشت گانه مزبور، به طور خصوصی، خدمت حضرت امام (ره) رسیدند و در باره مشکلات روز و دولت وقت، که ریاست آن را آقای میرحسین موسوی برعهده داشت، عرض کردند که با تمام وجود در خدمت شما هستیم.

همین افراد و گروه‌ها در سال ۱۳۶۹ به مقام معظم رهبری، آیت‌الله خامنه‌ای اعلام حمایت و آمادگی کردند و هم اکنون هم تعدادی از آنان در گروه‌های مربوط به زندانیان سیاسی حضور دارند؛ که البته حقیر با آنان در تماس نیستم و اساساً از اول بنابر این بود که افراد به طور مخفی فعالیت کنند؛ به گونه‌ای که حتی یکدیگر را نشناسند. در این میان، شهید اندرزگو از آن‌جا که مرا خشنا کرده بود، ابایی نداشت که کلیه مطالبش را با من در میان گذارد؛ حتی می‌گفت: من آن قدر بر شما مسلط هستم که فکر شما را هم از راه دور می‌خوانم و بعد زمان و مکان برآیم مفهومی ندارد. ضمناً عهدنامه‌ای تنظیم شده بود که سید با خون و انگشت راست امضا می‌گرفت که باید موارد مندرج را قبول می‌کرد:

۱- تبعیت از دستورات مرجع خود یعنی آقای خمینی؛

۲- تبعیت از دستورات قرآن؛

۳- سرمشق قرار دادن نهج البلاغه؛

۴- خواندن نمازهای پنج‌گانه در اول وقت؛

۵- مقید بودن به احکام پنجگانه؛

پی‌نوشت‌ها

۱- در تاریخ دهم مهر ماه ۱۳۵۲، شبکه‌ای که قصد ترور شاه و فرح را داشتند کشف می‌شود. انتشار این خبر بازتاب وسیعی را در سطح داخلی و رسانه‌های خارجی ایجاد کرد. در شانزدهم دی ماه ۱۳۵۲ محاکمه اعضای این شبکه به اتهام برنامه ریزی برای ترور شاه و خانواده سلطنتی در دادگاه نظامی آغاز شد و در نتیجه عده‌ای به اعدام و تعدادی دیگر به زندان محکوم شدند.

۲- شهید سیدعلی اندرزگو مبارزه را از آغاز فعالیت فدائیان اسلام شروع کرد و از نزدیک با مرحوم نواب صفوی آشنا بود. وی رسماً عضو هیات‌های مؤتلفه اسلامی بود و جهاد مسلحانه را با اعدام حسنعلی منصور، عامل قرارداد ننگین کاپیتولاسیون، آغاز کرد. شهید اندرزگو، که از طراحان و عاملان اعدام انقلابی منصور بود، بعد از اعدام منصور متواری و در دادگاه نظامی غیباً به اعدام محکوم شد. فرار اندرزگو سرآغازی بود برای ۱۳ سال مبارزه مخفی که در طول سال‌ها

حکومت پلیسی محمدرضا خانی به اوج خود رسید. زندگی و فرازهای او به قول دوستانش بیش تر شبیه افسانه بود. در دورانی که ساواک تمام نیروهای امنیتی و انتظامی خود را در هر کوی و برزن و در هر شهر و دیار در تعقیب اندرزگو گمارده بود، او با اطمینان خاطری که لازمه یک فرد مؤمن و با شهامت و قاطع است مشغول کارهای خود بود و از دام پلیس می‌گریخت. شهید اندرزگو را به حق می‌توان پر تجربه‌ترین، خالص‌ترین و قدیمی‌ترین چریک مسلمان در تاریخ مبارزات اخیر ایران دانست. وی در اواخر مبارزاتش ۲۳ شناسنامه و گذرنامه برای خود فراهم کرد. ساواک که از دستگیری وی عاجز مانده بود برای زنده یا مرده او جایزه تعیین کرد. شهید اندرزگو به دوستانش گفته بود که شما مطمئن باشید من هیچ گاه زنده‌ام به دام دشمن نخواهد افتاد و آن‌ها با جنازه من مواجه خواهند شد. سرانجام این شخصیت مبارز و انقلابی در تاریخ دوم شهریور ماه ۱۳۵۷ برابر با نوزدهم ماه مبارک رمضان، با حال روزه، هدف تیرهای دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید.

۳- آیت‌الله سید مرتضی پستندیده، برادر بزرگ حضرت امام، در سال ۱۳۱۳ ق. در خمین متولد شد. در مکتب خانه ملاابوالقاسم درس خواند. هیأت و نجوم را نزد مادر آقا میرزا محمود افتخارالعلما خواند. ۱۰ ساله بود که در میدان بهارستان تهران شاهد مجازات قاتل پدرش بود. در سال ۱۳۲۷ ق. به اتفاق برادرش سید نورالدین و افتخارالعلما برای ادامه تحصیل به اصفهان رفت. بعد از سال ۱۳۳۰ ق. جهت زیارت به عبات عالیات مشرف شد. در اصفهان، درس شرایع را نزد حاج رضا نجفی، مطول و صرف جمله را نزد آقا میرزا علی آقا یزدی خواند و در درس خارج حاج صادق خاتون آبادی شرکت کرد. مدت زیادی هم در دروس حاج میرزا رحیم ارباب شرکت کرد. ایشان حدود ۸ سال در اصفهان درس خواند و بعد از پایان درس به خمین برگشتند. در مقابل جریان کشف حجاب و لباس متحدالشکل به همراه برادران خود به شدت مقاومت کرد. آیت‌الله پستندیده در جریان انقلاب اسلامی همیشه یار و یاور حضرت امام و دیگر انقلابیون بود. رفتن به نزد امام در زندان پادگان عشرت آباد و رساندن خبرهای سیاسی و مبارزاتی کشور به امام، از خاطرات به یاد ماندنی ایشان است. در آزادی امام از حبس و حصر نقش بارز و فعالی ایفا کرد. آیت‌الله پستندیده سرانجام در سال ۱۳۷۵ از دنیا رفت.

۴- ایشان اهل ساری بوده ولی از آن‌جا که بیش تر عمر خود را در مشهد گذرانده، عمدتاً با مشهدی‌ها رفت و آمد داشته است.

۵- شهید غلامحسین حقانی در سال ۱۳۲۰ در شهر خون و قیام قم متولد شد. همراه علوم دینی تحصیلات متوسطه را به پایان برد و به قصد افشای عملکرد رژیم و بیداری مردم عازم شهرها و روستاهای کشور شد. بعد از رسیدن به اجتهاد مؤسسه فرهنگی «در راه حق» و «اصول دین» را بنیان گذارد و کتاب اسلام پیشرو و نهضت‌ها را نوشت. سپس به سازمان‌دهی هسته‌های مبارزه در شهرهای مختلف کشور پرداخت و ساواک را از این کار به وحشت انداخت. مخفیانه به عراق و به دیدار امام عزیز شتافت و در بازگشت توسط ساواک دستگیر و ابتدا به اعدام و سپس به ۱۲ سال زندان محکوم شد. در طول دوران زندان هرگز تقاضای ملاقات با خانواده‌اش را نکرد و عاقبت با اوج‌گیری انقلاب از زندان آزاد شد. از جمله روحانیانی بود که در دانشگاه تهران تحصن کرد و کمیته استقبال از حضرت امام را همراهی کرد. در اسفند ۱۳۵۷ به عنوان نماینده امام و ریاست دادگاه و حاکم شرع استان‌های هرمزگان و سیستان و بلوچستان به جنوب اعزام شد و به درخواست مردم و از سوی امام، امامت جمعه بندر عباس را پذیرفت. چندی بعد، طی حکمی از سوی امام، عضو شورای عالی تبلیغات اسلامی شد و اولین سرپرست و بنیانگذار سازمان تبلیغات اسلامی گردید. وی از سوی مردم بندر عباس به نمایندگی مجلس شورای اسلامی برگزیده شد و عاقبت در واقعه هفتم تیر ماه ۱۳۶۰ به فیض شهادت نائل شد.

۶- مؤسسه در راه حق به همت عده‌ای از فضیلابی حوزه علمیه قم به سال ۱۳۴۵ تأسیس شد. این مؤسسه، یک مؤسسه فرهنگی، آموزشی و تحقیقاتی است که در حوزه‌های معارف اسلامی، زندگی و سیره معصومان(ع) و اخلاق خانواده به فعالیت مشغول است.

حوزه آموزشی به پرورش طلاب در گرایش‌های مختلف می‌پردازد. اکنون این بخش به مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی انتقال یافته است.



بخش فرهنگی و تحقیقاتی به تهیه جزوات به زبان فارسی و نشر و پخش آن به صورت رایگان و تحقیق در کتب، احادیث و پاسخگویی به پرسش‌های دینی اختصاص دارد. این مؤسسه دارای کتابخانه و انتشارات است.

۷- ارتباط و همکاری آقای اسلامی با گروه یاد شده که در سال ۵۴ کشف و متلاشی گردیده در سند شماره یک این خاطرات درج شده است.

۸- تا آنجا که ما جست‌وجو کردیم در سال‌های ۵۰-۵۴ شخصی با عنوان رئیس شهربانی کل کشور ترور نشده است. در این جا به دو نمونه از ترورهای سال‌های ۵۴-۱۳۵۰ اشاره می‌کنیم.

- در روز هجدهم فروردین ماه ۱۳۵۰ شمسی، سرلشکر فرسیو، رئیس دادرسی ارتش، هنگام خروج از منزل خود واقع در خیابان دولت قلهک با سه گلوله از پای در آمد. تصاویر عاملان ترور فرسیو را در اماکن عمومی نصب و دولت برای دستگیری قاتلان وی ۹۰۰ هزار تومان جایزه تعیین کرد.

- در تاریخ ۱۳۵۱/۵/۲۲ سرتیپ سعید طاهری، رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری، در مقابل منزل خود به وسیله دو نفر موتور سوار کشته شد. شاه درجه سرلشکری را بعد از مرگش به وی داد. سرتیپ طاهری در سرکوبی حرکت‌های انقلابی، به خصوص در بازار تهران، نقش عمده‌ای داشت. ترور سرتیپ طاهری باعث خشم شاه شد، چنان‌که اسدالله علم در خاطراتش می‌گوید: «امروز صبح تروریست‌ها سرلشکر طاهری، رئیس زندان کمیته را جلوی خانه‌اش با تیر زدند. همین موضوع بر خشم شاه بیش‌تر افزوده است. به او یادآور شدم که در مواقع دشوار باید خونسردی مان را حفظ کنیم».

۹- یکی از راه‌های سرگرم ساختن و اغفال مردم ایران، برگزاری جشن‌ها، به بهانه‌های مختلف بود. جشن ربیع قرن سلطنت محمدرضا، جشن تاجگذاری و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله از جمله آن‌هاست. در حالی که اکثریت مردم ایران در فقر و محرومیت به سر می‌بردند و هر صدای حق‌طلبی در گلو خفه می‌شد و زندان‌ها و سیاهچال‌ها انباشته از روحانیون خداجو و مبارزان حق‌طلب بود، شاه و دستگاهش در تدارک عظیم‌ترین و پر خرج‌ترین مراسم، یعنی جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی بودند. صدها میهمان، خبرنگار و فیلمبردار خارجی با هزینه ایران به ایران می‌آمدند و روزانه بیش از ۱۵۰ پرواز بین تهران و شیراز، میهمانان را به پاسارگاد می‌رساند. با ورود سران کشورهای مختلف، جشن در روز ۱۳۵۰/۷/۲۰ برگزار می‌شود. گذشته از صرف بودجه‌های هنگفت و میلیونی، نمایش‌های بسیار زشت، مضحک و ضد مذهب هم انجام می‌گرفت. در این جشن دو بازیگر زن و مرد در انتظار عموم به آمیزش جنسی پرداختند! وقاحت آن در حدی بود که پارسونز، سفیر انگلیس به شاه گفت: «اگر چنین نمایشی به طور مثال در شهر منچستر انگلیس اجرا می‌شد، اجراکنندگان با مشکلات فراوانی مواجه می‌شدند. شاه خندید و چیزی نگفت».

۱۰- در سال‌های ۱۳۵۲-۳ مردم مسلمان ایران شاهد ورود حجم زیادی از گوشت‌های بیخ زده از خارج کشور بودند، که طبیعتاً به صورت شرعی ذبح نشده بودند. این امر موجبات اعتراض مؤمنین و مسلمین را فراهم کرد. لذا در مقام عمل و استفاده از این نوع گوشت‌ها دست به دامان مراجع تقلید شده و از آن‌ها استفتا کردند. مراجع تقلید نیز با توجه به عدم احراز تذکبه شرعی استفاده از آن را مجاز ندانسته و به حرمت آن نظر دادند. در زیر متن سؤال مؤمنین و جواب آیت‌الله گلپایگانی را به عنوان نمونه نقل می‌کنیم:

حضور مبارک حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی آقای گلپایگانی دامت برکاته

در موضوع گوشت‌هایی که از بلاد کفر وارد می‌کنند و به نحو شرعی تذکبه آن‌ها ثابت نشده بلکه از شواهدی اطمینان حاصل می‌شود که به طور شرعی ذبح نشده، فتوای مبارک را راجع به خرید و فروش و خوردن آن مرفوق فرمایید و آیا گفته و نوشته اشخاص غیر موق و یا مجهول الحال اعتبار شرعی دارد یا نه؟ ادامه الله ظلمکم

بسمه تعالی

گوشت‌هایی که از بلاد کفار می‌آورند و تذکبه آن‌ها به نحو شرعی احراز نشده است نجس و حرام است، و بر مسلمانان واجب است از خرید و فروش و خوردن آن اجتناب نمایند، و نوشته و گفته اشخاص غیر موق و مجهول الحال شرعاً اعتبار ندارد. خداوند متعال مسلمانان را و بلاد اسلام را از شر کفار و دسایس آن‌ها حفظ فرماید.

محمدرضا الموسوی الگلپایگانی

شماره: ۳۲۸۱-۵۵۲۷
 تاریخ: ۲۷/۹/۶۴
 پست: (تفصیلی)



ریاست کمیته مشترک خدمت‌رسانی به استان خراسان (مشهره)
 کمیته مشترک خدمت‌رسانی

دبارة: حیدرآباد - سپاهیان - معروف به کرمانشاهی - نوزدهم محمد باقر

ناهمرد به بالا که از طلاب مدرسه تهریه قم بوده که در روزهای ۱۰-۱۱-۱۲ (خورد ماه سال) و دانش مولتری در تبریک طلاب مدرسه مذکور رهبری تظاهرات و اختراعات و زاطمین تهیه و تنظیم اعلامیه های مطروحه بوده است. علیهذا با توجه باینکه شمارالیه از جمله افراد مرتبط باها عه مکلفه در شهرستان مشهد میباشد و اقدامات معموله نیز در زمینه دستگیری وی به نتیجه نرسیده است، خواهشمند است دستوری فرمایید با توجه منابع و همکاری موجود ترشمنی اتخاذ نمایند تا در صورت مشاهده یا تعیین محلها یتردد یا داده نمیکردی و هدایت این کمیته اقدام لازم معمول دارند.

رئیس کمیته مشترک خدمت‌رسانی - سررتیب مسجد های

(Handwritten signature)

گمرندگان:

- ۱- ریاست کمیته مشترک خدمت‌رسانی استان خراسان (مشهد) با طلف باینکه فرد موصوف بسا محمد مهدی کاظمی در ارتباط بوده، مراتب جهت اطلاع و اقدام مقتضی اعلام میگردد. فستاد. (قطعه عکس سوره بیبوست میباشد.)
- ۲- ریاست کمیته مشترک خدمت‌رسانی استان آذربایجان شرقی (تهران) جهت اطلاع و اقدام مقتضی. ضمناً (تفصیلی سوره بیبوست میباشد.)
- ۳- ریاست کمیته مشترک خدمت‌رسانی استان اصفهان جهت اطلاع و اقدام مقتضی. ضمناً (تفصیلی سوره بیبوست میباشد.)

(Handwritten notes and signatures)
 در دسترس است
 سررتیب مسجد های

۴۴
 تاریخ: ۲۷/۹/۶۴

دبارة: حیدرآباد - سپاهیان - معروف به کرمانشاهی - نوزدهم محمد باقر

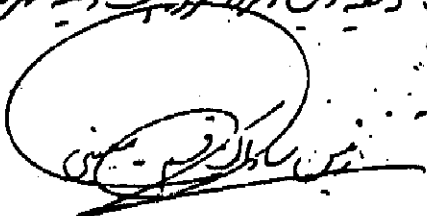


خبرگزاری بزرگترین ای از خاطرات... / ۲۴۷

خیلی محرمانه

شماره پرونده: ۵۲۱/۳۴۱
تاریخ: ۱۳۸۳/۰۴/۰۵
پوست: ۵۴
موضوع: ...
مکان: ...
در باره: ...

تاکید بر این است که در جریان امر
در حالت و با شرکت داشته اند و پس از آن در شرکت
در این مورد به صورت در روز ۵۴/۳/۱۵ (لیست
شماره یک) و در روز ۵۴/۳/۱۶ (لیست شماره دو)
در لیست و چهارم در روز ۵۴/۳/۱۷ (لیست شماره
سه) بازداشت گردیده اند که اسامی و مشخصات آنان
به صورت تفصیلی پیوسته است. برای تحقیقات انجام شده و شواهد
موجود نیز در این گزارش در نظر می آید که در این مورد
تلاشات و مقابله در برابر پلیس شرکت نموده بودند که در
لیست شماره ... و ... در این (در این)
اول لیست شماره ... در ...
در این مورد ...

انجام گرفته است که طی این امر ...


اخلاقگران قم دست به اغتشاش زدند

روزهای ۱۵ و ۱۷ خرداد ماه جاری افرادی در قم عیال محرمه ضمیمه وکالت‌های قم، پاکسوت مظاهر روحانی، پستور ایجاد تحریکات، مبادرت به دادن شعار های ضد ملی و دینی کردند و با آید آیدی یکی از ننگ‌آورترین حوادثی که در سال ۱۳۴۲ همراه با یکسلسله انفجارات آتارستانی و خرابکاری از جانب مرتجعین سپاه در کشور ما روی داد، کوشش کردند تا دامنه این استنساب را در مدارس مزبور نیز بسجده و به سایر مراکز حوزه فلسفه بکشانند.

افراد مزبور تکیه نمودند بر ارتجایی سرخ و سپاه و به امر ایرانی در طرح از کشور، سنگ به پهنه زده بودند. ابتدا مبادرت به شکستن تیرسجده مدارس نموده و خسارتی به وسایل مورد استفاده طلاب نمود. دینی فراین مدارس را زد کردند پس از خروج از مدرسه شکس که نامورین انتظامی در حین معرق کردن آن در فرار و عضو طواغیر از توسعه این اغتشاشگری ها در خوابگاهها بودند. با خوب و چاق و سنگ به نامورسین حملور گردیدند. در جمع مدگور چند نفری نیز شعارهای تکوینی داده و حتی در قم فرز بر اثر است بودند.

لیکنه اوینتر گریها و سحرگنت مپیو خانه که عواره با مخالفت هر فرد مهمی برست ایرانی زودرو است در جامعه روحانیت و در بین مراجع تقلید نیز بسبب صیق مواجه شد. طبق اعلام مذمان انظامی کلک افراد محرک و اغتشاشگر در اس جوانت شناخته و بسازدانت شدند و مزودی پرونده نامی آنان جهت رسیدگی قانونی به

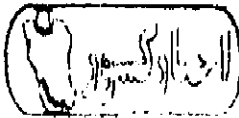
مراجع قضائی فیصلاح امله خواهد شد.

در بررسی از حجره ها و مطرعه که سکونت افراد پز داشتند در مدرسه ضمیمه و دارالشفاه یکمدرس مستسز و مقداری مواد متفجره و همچنین مقداری اسلحه و مرمز که گنجگونیستی شد و ضبط شده است.

کوشش ماهر جوان برای خود به محافل دینی و ایجاد تشکلات و نشست در تالمم روحانیت - مراسم ختم - بازگذاست - برای ایرانی سلبان و معصوبه حفظ حرمت نسبت روحانیت - تحصیل کسب از خدا بی خبر و ناله برست برای پیشرفت مفاهیم غیر انسانی خود کتاب های کمونیستی و مریچخوژه را به محیطه ضمیمه چون تم سرید - تعیان پذیر است - خاصه که ایرانی میدان آنتان همان گشتند که روزگاری با عقیده روحانیت که با افکار مادیستی ایشان مخالفست مطور شدند و سخت دشمن بودند.

ایشان که در شهر مقدس قم قصد راه انداختن آشوب داشتند حکمگانی هستند از کونستتها و روشنفکر نمایان در روز و آتارستانی امروزه آنها بارها و بارها چهره عوفی کردند و فریاد امید داشتند که این دفعه عقابان رنگی حوادث داشت و عجا که تا به شکستهای بی دریغ از روزگاری و همخانان غرق در آتارستانی تمام خسود شدند. چنان غرق که این بار کموسم را به محیطه ضمیمه بدج سرند و نپدانتند که اسکرتشان ختم ایرانی سلمان باوج هرساند.





انسان را مقابله با دروغ بلوای خیابانی به راه افتد

الروز اطلاع داده شد که : روزهای ۱۵ و ۱۷ خرداد ماه جاری الهادی در جمع طلاب مدرسه فیضیه و دانشکده علم با ۲۰۰۰ نفر به تماشای روحانی به نام دکتر ایجاد تحریکات ظهور به لندن انگلستان رفتند و در این میان با یادآوری یکی از گفتاوردهای جوانی که در سال ۱۳۲۲ همراه با یک سلسله اقامت آکسفورد و غربانکاری از جانب روحانیین

میاد در کشور ما بوجود آمد، کوشش نمودند تا به این اغرضات را در مدارس فریور توسعه دهند و به سایر مراکز حوزه علمیه هم بکشانند. افراد فریور که با شیوه گواهی اربعینی سرخ و سیاه و جفاقر ایرانی در خارج از کشور، مانند به چهره زده بودند، ابتدا بازنه مسکن نیز و بنامه مسکن

موند و خوارانی را به وسایل مورد استفاده طلب علوم دینی در این مدارس وارد آوردند و پس از خروج از هر کشور گاهی در پایتخت انقلابی نو متحد معرفی نمودن آنان و برقراری نظم و جلوگیری از توسعه این اذلال گریها در خیابانها بودند. با چوب و جفا و سنگ به مدارس حضور گردیدند. جمع ماکزور چند تری نیز معاشرت کویستی نامه سخن

برچون فریور برافراشته بودند. این گونه اوباش گریها و تحریکات هرجو مان که همواره با مخالفت هر فرد دینی پرست ایرانی روبروست در جامعه روحانیت و در بین مراجع تقلید نیز با تصف عمیق مواجه گردید. طرز انظم عقاید انسانسی که افراد حرکت و اختلاف از این جوانان شایع نادره : برداشت گردیدند و بیرون

پرونده انهایی انسان جهت رسیدگی قانونی به مراجع قضایی اصلاح احاطه خواهد شد. در بازرسی از جرمها و معرفی سکونت افراد بارداشت شده در سلولها فیضیه و دانشکده با یک عدد به دستار و نظارتی هوک معجزه و معجزین نظارتی استاد و حاکم و کتب کویستی کشف و جدا گردیده است.

شماره اول / شماره اول / زمستان ۱۳۵۰ / ۷۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



کاملان شورش قم

معرفی کنند

اعلان بلوا، جزوات و
اطلاعاتی گروه‌های
زورستیزان و گروه‌های
بنام سرور و مبارز مسلحانه
در این فصلین حوزه‌های
علیه قم بخش کرده بودند

اعلامیه‌هایی علیه اصول

حزب رستاخیز در شهرهای

مختلف پخش شد

• مارکیست‌های اسلامی بلوای قم را

براه انداختند. - مه ۱ - تیر چهارم



۱- احلام الد. مرید احمد شهر رستگار شاساه نهداند متولد ۱۲۲۱ تا می باسواد. - صاحبان بلاد
 دین اسلام و خطیب شریف اقصی مغرب اهل تاجی جباران نعلی م خیابان آذربایجان رسو. - صوره ۲۴
 یونانی ۹ - سیدان یغلی فرزند مرادخان شاساه بیوس آباد شامی متولد ۱۲۲۴ - تله درسه بازار
 شامی و اهل نیراتالی شامی و ساکن قم درستان بالا کوه چاه حمام بلاد ۵ - منزل امضا و فرعی ۱۰ -
 طی محمد حسینی فرزند محمد ۲۰ - ساله نعلی بنا اهل بزرگان بزر درسه خان بزر ۱۱ - سید علی فرزند
 حسین علی شیری نعلی (سارخانه شاساه ۶) صادر: این متولد ۱۲۲۰ نعلی محمد علی بی اهل تاجی ساکن
 نعلی قم خیابان صدوق کوه پنی حسینی بلاد ۶ - نیمه ایران و سلطان باسواد ۱۲ - ساله فرزند محمد رضا
 شهرت ابراهیم زاد شاساه نهداند متولد ۱۲۲۶ صادره آمل نعلی محمد علی بی اهل آمل ساکنی
 در مکه قزاقخانه - بدری مجرد - نیمه ایران و سلطان باسواد ۱۴ - سید علی فرزند سید حبیب العنبریت
 بدری بی شاساه نهداند تاریخ تولد ۱۲۴۰ صادره کرگان نعلی محمد علی بی اهل کرگان باطل آباد
 محمد آباد خزل بدری و نیمه ایران و مجرد و سلطان باسواد ۱۹ - سید میرزا و فرزند شریک شاساه -
 نهداند متولد ۱۲۳۸ فرزند مجرد و باسواد اهل شهر تبریز ساکن نعلی قم درسه حینیه بازار هشتجیره
 ۱۲۲ نعلی محمد علی فرزند نعلی در رشته نعلی مایه عبد شریف نیمه دولت ایران ۱۵ - احمد قایدی فرزند
 حاجی ۱۶ ساله اهل اران بیف آباد اسمعیل ساکن قم درسه حاج بلادیان ۱۶ - کمال الدین فرزند
 علی اکبر شهرت ابراهیم شاساه نهداند صادره بزر متولد ۱۲۲۶ نعلی محمد علی بی اهل بزر ساکن
 نعلی قم درسه رضویه شهرت شماره - یونانی نیمه ایران باسواد و مجرد و سلطان ۱۷ - ابراهیم نعلی
 حسینی فرزند ابراهیم ۱۵ ساله طایفه درسه آباد کتابخانه اهل نیابند فرین ساکن قم - قم نو خیابان بازار
 رضوی کوه حمام سرک بدری ۱۸ - محمد علی فرزند علی اصغر شهرت انباری شاساه نهداند صادره
 همدان متولد ۱۲۲۶ نعلی محمد علی بی اهل همدان ساکن نعلی قم خیابان بهروز درسه سید
 صبره ۱۹ نعلی نیمه ایران و سلطان باسواد و مجرد ۱۹ - جوان حسین فرزند علی الله ۲۴ ساله طایفه
 درسه سعادت شاه اهل آمل ساکن قم درسه سعادت ۲۰ - حسین فرزند محمد شهرت همدان شاساه
 نهداند صادره متولد ۱۲۲۶ نعلی محمد علی بی اهل بزر و سال قبل به یمن سفر و مستقر اهل یمن
 قم خیابان بهروز کر: گوشه بلاد نداد سرک بدری نیمه ایران و سلطان باسواد و مجرد ۲۱ - اندر رحه
 (مردود به محض) فرزند طایفه شهرت ملام نژاد شاساه ۷ صادره سرود اراک متولد ۱۲۴۰ - سرود
 باسواد اهل بزرگان دران ساکن قم درسه رضویه واقع در خیابان آذر نعلی سید عبد نیمه ایران -
 ۲۲ - هاشم حسینی فرزند محمد ۱۵ ساله طایفه درسه رضویه خیابان آذر اهل تهران - قم در سرود
 ۲۳ - سید علی حسینی شهرت هاشمی نعلی سید محمد هاشمی نعلی شریف ۴ - حسین نعلی حسینی
 صادق فرزند اول فرزند علی حسینی نعلی شریف ۱۳۵۹ همدان متولد ۱۳۵۹ همدان متولد ۱۳۵۹ همدان متولد ۱۳۵۹
 نعلی محمد نعلی ساکن نعلی قم خیابان صدوق کوه پنی حسینی بی اهل نعلی حسینی نعلی حسینی نعلی حسینی نعلی حسینی
 در بیست و یک راه شاهرازی این سیزده نفر در بیست و یک راه شاهرازی در بیست و یک راه شاهرازی در بیست و یک راه شاهرازی
 تاریخی جمله آمده نعلی طکر فرزند در شامی اعراف بود و بعد از حمله که شماره هم نداده اند با اهل نعلی اهل
 درسه بوده و همکاران را هم نداده اند و اینم از آنها را می شناسد -



خاطرات بزرگبیده‌های از خاطرات... / ۲۵۲

گزارش
اوستادان

وزارت کشور
شهربانی کل کشور
(شماره نامه)

تاریخ
پیوست

با مراد به معرجه جانگزی باینکه طلاب بی نظری که ضد شرکت در نظایر استراحت اند ایستند بنام پلیس
از خانه نیاز از مدرسه خان و منزل خود رفته اند و این احساس هکلی در مدرسه بانی مانده و شکام
تظاهر داخل مدرسه بوده و در حالیکه از مدرسه خارج میهنه انده شکوگر بوده اند نسو مورد هکلی
آنها در نظایر استراحت شرکت داشته و برای تر از از کفتر از زبان حقیقت خود از حق میایستند که اینک برنده
مجال حاضرند هم چنانچه اجاره خرید میهنه رسیدگی به کفتر و حق کفتر بنام از زبان اطلاعات
را ضمیمه فرستاده میسند و ب

رئیس شعبه اطلاعات - در ستونیکم مسجدی

منا از نظری است محترم شهربانی میگ را سید و ب

معاون اداری و اجرایی در ستونیکم مسجدی

برنده امر ضمن اعزام متهمین مذکور جهت احرام جنسی سازمان اطلاعات و امنیت شهربانی هم ارسال
گسرد و ب

رئیس شعبه ای ایتم - سر هکلی شهربانی

لافت رانلی
سکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

موسسه تحقیقاتی
معاونت اجتماعی و فرهنگی
معاونت فرهنگی و اجتماعی
معاونت فرهنگی و اجتماعی

معاونت فرهنگی و اجتماعی
معاونت فرهنگی و اجتماعی
معاونت فرهنگی و اجتماعی
معاونت فرهنگی و اجتماعی

سال اول / شماره اول / زمستان ۷۷ / ۲۵۴